

حقوق مدعی در اولین مقطع از مرحله بدوی دادرسی مدنی (با تکیه بر فقه امامیه)^۱

علمی - پژوهشی

* هادی حاجیان

** محمد مهدی زارعی**

*** سعید ابراهیمی***

چکیده

اصحاب دعوا در مراحل دادرسی مدنی دارای حقوق و تکالیفی می باشند. بر اساس مقررات و مواد قانونی، دادرسی مذکور به سه مرحله بدوی، تجدید نظر و فرجام تقسیم می شود و هریک از این مراحل دارای مقاطعی بوده که طرفین در آن مقاطع نیز از حقوق و اختیاراتی برخوردارند. مرحله اول دادرسی مدنی که متشکل از چهار مقطع «تا اولین جلسه ی دادرسی»، «تا پایان اولین جلسه ی دادرسی»، «تا ختم مذاکرات طرفین» و «ختم دادرسی» است، نقش بسزایی در شکل گیری دادخواهی دارد. اما به دلیل گستردگی مباحث، هریک از مقاطع قابلیت بررسی و واکاوی مستقل را دارد، بدین منظور در نوشتار پیش رو پس از طرح مسائل بنیادین، صرفاً مقطع یکم یعنی «تا اولین جلسه دادرسی» با نگاه به مبانی فقهی مورد بررسی قرار گرفته است. با توجه به مفهوم مقطع مذکور نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که بر اساس مبانی فقهی، خواهان در این مقطع از امتیازات ویژه ای برخوردار است. "استرداد دادخواست" و "تعرض به اصالت سند" از بارزترین حقوق مدعی در مقطع مذکور می باشد. بنابراین خواهان با آگاهی از حقوق و تکالیف قانونی خود می تواند از حقوق خود بهره مند شود که این بهره مندی مستظهر به اقوال و ادله فقها می باشد. همچنین بر اساس قاعده تسلیط و اصل آزادی اراده، و نیز از منظر مبانی فقهی، خواهان، مختار است از حقوق مطرح در این مقطع و نیز در مواردی برای استیفای کامل حقوق خود در مقطع دوم برخوردار شود.

کلید واژه‌ها: اصحاب دعوا، دادرسی، مرحله، مقطع، حق.

۱- تاریخ وصول: (۱۴۰۰/۰۶/۲۰) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۱/۰۳/۰۱)

* دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.
** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

m.zarei.umz.ac.ir

*** استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

s.ebrahimi@umz.ac

۱- طرح مسئله

تحقق عدالت قضایی که از اهداف نظام قضایی اسلام تلقی می‌شود نیازمند حصول عواملی است که از مهمترین آنها شناخت و آگاهی اصحاب دعوا نسبت به حقوق و اختیارات قانونی و شرعی خود است. این شناخت مستلزم تفهیم، تبیین و فراهم نمودن بسترهای لازم آن است. حال سوال این است با توجه به اهمیت و جایگاه دادرسی مدنی در اسلام، حقوق مدعی در امور مدنی کدام است و این دادرسی از چند مرحله و مقاطعی برخوردار بوده و آغاز و پایان این مقاطع چه زمانی است؟ و مبانی فقهی و حقوقی مراحل و مقاطع مذکور کدام است؟ در پاسخ به طور اجمال می‌توان گفت بر اساس مبانی فقهی و حقوقی مراحل دادرسی به سه مرحله ی « بدوی»، «تجدید نظر» و «فرجام» قابل تقسیم است. با توجه به اهمیت موضوع، مرحله ی نخستین دادرسی خود شامل چهار مقطع «تا اولین جلسه ی دادرسی»، «تا پایان اولین جلسه ی دادرسی»، «تا ختم مذاکرات طرفین» و «ختم دادرسی» می‌باشد. ریشه یابی مبانی مراحل و مقاطع دادرسی و تفکیک آنها از همدیگر و تبیین مفهومی هر یک از مقاطع یاد شده از مسائل مهم دادرسی بوده که ما را به عدالت قضایی و جلوگیری از هرگونه ضرر منفی رهنمون می‌سازد. اما این مهم ممکن است گاهی مورد غفلت یا مسامحه ی اصحاب دعوا و محاکم واقع شود. لذا مقاله پیش رو اولین مقطع (تا اولین جلسه ی دادرسی) از مرحله اول دادرسی مدنی را که خواهان در این مقطع از حقوق و اختیاراتی برخوردارند با رویکرد فقهی مورد بررسی قرار داده است.

۲- مفهوم شناسی

۱-۲- حق در لغت و اصطلاح

واژه حق در لغت به معنای واجب، لازم، مطابقت و موافقت و نامی از اسامی خداوند متعال (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶، ۱۲۲-۱۲۳) نقیض باطل، سخن راست و درست، سخن حق، ملک، یقین بعد از شک (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۰، ۴۹-۵۵) ثابت، ضد باطل (قرشی، ۱۴۱۲ق، ۲، ۱۵۸) ثبوت، عدل، موجود ثابت، سزاوار و شایسته، داد و دادگستری (الیاس أنطون، ۱۳۵۴، ۱۵۷) به کار رفته است. اما حق از نظر اصطلاحی در دو معنای عام و خاص استعمال شده است. در معنای عام عبارت است از «سلطه ای» که برای شخص بر شخص دیگر یا مال یا شیئی جعل و اعتبار می‌شود» و در معنای خاص به «توانائی خاص برای انجام

۱- برخی قدر جامع معانی یاد شده را «ثبوت و تحقق» دانسته اند و معتقدند حق در تمامی موارد دارای ماهیت واحد اعتباری و

اشتراک معنوی می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۳)

عملی اطلاق می شود که گاهی به عین و گاهی به عقد و گاهی به شخص، تعلق می گیرد (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲، ۲۸۴-۲۸۵). فلذا در بین فقهاء غالباً حق به معنای سلطنت^۱ استعمال می شود (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۵۵، ۱؛ خویی، بی تا، ج ۲، ص ۴۸؛ نراقی، ۱۱۳، ۱۴۷۰؛ غروی اصفهانی، ۱۴۰۸، ج ۱۱۴، ۵) براساس تعاریف مذکور می توان گفت که اولاً: با وجود حق به صاحب حق، توانائی و آزادی عمل داده شده است. ثانیاً: حق، امتیازی است که بوسیله ی آن شخص می تواند در موضوع حق، تصرف کرده و دیگران را از تجاوز به آن منع کند. به اعتقاد برخی از صاحب نظران، در هر حقی سه رکن وجود دارد: ۱- کسی که حق به نفع اوست و به اصطلاح فقهاء، «مَنْ لَهُ الْحَقُّ» یا دارنده حق محسوب می شود. ۲- کسی که حق به ضرر اوست و در اصطلاح، «مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ» می گویند. ۳- موضوع یا مُتَعَلِّقِ حَقِّ (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۹، ۹۰). عدّه ای دیگر برای حق، قائل به رکن چهارم به نام جزاء شده اند که همان ضمانت اجراء یا حمایتی است که از صاحب حق می شود (امامی، ۱۳۷۴، ۴، ۸).

۲-۲- مدعی در لغت و اصطلاح

مُدعی در لغت به معنای ادعا کننده، خواهان، درخواست کننده، کسی که به غیر حق ادعای فهم و دانش کند، مقابل خواننده و مُدعی علیه به کار رفته است (معین، ۱۳۹۱، ۳، ۳۹۶۸؛ دهنخدا، ۱۳۷۷، ۱۳، ۲۰۵۴۶). اما مُدعی در اصطلاح به کسی گفته می شود که چیزی را از دادگاه به ضرر دیگری می خواهد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵، ۶۳۱) و یا فردی است که ادعای حقی علیه دیگری دارد و نزد حاکم شرع آنرا مطالبه می کند، خواه برای خود یا موکل یا مولی علیه خودش باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ۳، ۶۲۷). در لسان فقیهان امامیه نیز سه ضابطه برای تشخیص مُدعی (خواهان)^۲ ارائه شده است. برخی فائند که مُدعی کسی است که اگر خصومت (دعوا) را رها کند^۳، واگذاشته می شود (شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۷۵). عدّه ای دیگر مُدعی را کسی می دانند که گفته ی او مخالف^۴ با اصل باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۷). عدّه ای نیز کسی را که گفته ی او مخالف با ظاهر باشد^۵، مُدعی دانسته اند (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۳۷۴). برخی نیز

۱ این معنا از آیه ی شریفه ی «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً» (اسراء/ ۳۳)

۲ ظاهراً واژه مدعی در آیات قرآن کریم و روایات ائمه (ع) استعمال نشده است و صریحاً چنین تعبیری یافت نمی شود. فلذا فاقد حقیقت شرعیّه می باشد.

۳ «الْمُدْعَى هُوَ الَّذِي يُتْرَكُ لِوَتْرِكِ الْخُصُومَةِ».

۴ «الْمُدْعَى هُوَ مَنْ قَوْلُهُ مُخَالَفُ الْأَصْلِ».

۵ «الْمُدْعَى هُوَ مَنْ قَوْلُهُ مُخَالَفُ الظَّاهِرِ».

مرجع شناخت مُدعی را عُرْف دانسته اند (بجنوردی، ۱۴۱۹، ج ۳، ۸۱) به این مفهوم که در مورد لفظ مدعی خطابات شرعیه ای وجود ندارد لذا برای فهم معانی آن به عرف عام مراجعه کرده و از رهگذر تبادل در قالب ظهور عرفی و یا انصراف به مفهوم آن رهنمون می شویم. مثل انصراف لفظ دابه به حیوان چهارپا، حال آن که در لغت برای هر موجود زنده وضع شده است.

۲-۳- مرحله ی دادرسی

واژه ی مرحله در لغت به معانی جای فرود آمدن، منزلگاه، منزل بین دو منزل، مسافتی که مُسافر در یک روز طی کند (دهخدا، ۱۳۷۷، ۱۳، ۲۰۶۲۴؛ معین، ۱۳۹۱، ۳، ۳۹۹۸؛ معلوف، ۱۳۷۹، ۲۵۳) به کار می رود. معمولاً هر مرحله از دو یا چند مقطع تشکیل می شود. دادرسی نیز در لغت به معانی رسیدگی به دادخواهی دادخواه، محاکمه، به داد کسی رسیدن و به دادِ مظلوم رسیدن و عمل قضاء، استعمال شده است (مُعین، ۱۳۹۱، ۱، ۱۳۹۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ۷: ۱۰۲۴۹). اما دادرسی در اصطلاح حقوقی شعبه ای از علم حقوق است که از سازمان قضائی و صلاحیت مراجع قضاء و مقررات اقسام دعاوی و اجراء احکام و تصمیمات قضاء، بحث می کند. در فقه به آن قضاء گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۳، ۱۸۵۴). اما مرحله ی دادرسی اصطلاحاً به ظرف زمانی خاصی گفته می شود که دعوا در آن مطرح شده، مورد رسیدگی قرار گرفته و مُنتهی به صدور رأی قاطع می شود. مانند مرحله ی نخستین، مرحله ی تجدید نظر و مرحله ی فرجام (شمس، ۱۳۹۵، ۲، ۸۴).

۲-۴- اقامه دعوا

اقامه دعوا به معنای طرح دعوا در مرجع صلاحیتدار که حسب مورد مرجع مدنی (حقوقی)، کیفری و اداری است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۵، ۶۹) نیازمند تحقق شرایطی است که خود قابل تقسیم به شرایط مدعی و شرایط دعوا می باشد. مقصود از شرایط مدعی همان ویژگیهایی است که معمولاً تحت عنوان اهلیت لازم جهت اقامه دعوا مورد بحث قرار می گیرند. این شرایط عبارتند از بلوغ، عقل، رشد (در دعاوی مالی)، اختیار و قصد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ۲، ۱۴۳؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۳۷۶؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ۴، ۹۳). بنابراین اشخاص صغیر و مجنون، فاقد حق اقامه دعوا بوده و ولی یا قیم که به عنوان نماینده دادستان محسوب می شود عهده دار اقامه دعوی مربوط به آنها می باشند و در صورت فقدان آن دو، خود حاکم (دادستان) متولی دعوی مربوطه خواهد بود. اما در مورد شرایط دعوا فقیهان امامیه با قدری اختلاف در تعابیر، مواردی را احصاء نموده اند که عبارتست از اولاً: جزمی و قاطع

بودن دعوا یا به تعبیری جزمیّت و قاطعیّت. البتّه به جز عدّه ای از فقهاء نظیر محقق حلی که چنین شرطی را به طور یقینی و قطعی پذیرفته اند، برخی دیگر همچون فخرالمحققین دعوی ناشی از ظنّ و گمان را نیز مسموع دانسته اند و دسته ای همچون شهید ثانی قائل شده اند که به جز مواردی نظیر قتل و سرقت که اطلاع یافتن بر آنها غالباً دشوار است، در سایر دعاوی ادّعی ظنّ و گمان، مسموع نیست بلکه دعوا باید جزمی و قاطع باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۴، ۷۳؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۴، ۳۲۷؛ شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۸۱). ثانیاً: الزام آور بودن دعوا؛ فلذا بعنوان نمونه چنانچه شخصی ادّعا کند فلان مال به او هبه شده است در حالیکه آن مال را قبض ننموده باشد، دعوایش مسموع نیست (شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۸۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۹۷؛ نجفی گیلانی، ۱۴۰۱، ۲، ۹۸). ثالثاً: معلوم بودن دعوا؛ در این زمینه نیز اختلافاتی میان فقهاء وجود دارد. به جز شیخ طوسی و برخی طرفداران او که معلوم بودن را ضروری دانسته اند، عدّه ای دیگر همانند شهید ثانی و فخرالمحققین و محقق اردبیلی، رسیدگی به دعوی مجهول را نیز به جهت جلوگیری از تضییع حق احتمالی، لازم دانسته اند، برخی از معاصرین نظیر امام خمینی میان ادّعی مجهول مطلق و معلوم فی الجمله قائل به تفصیل شده اند و در حالت اخیر، دعوا را مسموع دانسته اند (شیخ طوسی، ۱۴۲۳، ۸، ۱۵۶؛ شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۷۹-۱۸۰؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۴، ۳۲۷؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۲، ۱۱۶؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ۴، ۹۵) که این قول تقویت می شود. البته در میان حقوقدانان، شرایطی همچون منجز بودن حق (در مقابل مشروط و معلق بودن) و توجه دعوا به خواننده یا خوانندگان متعدّد و به تعبیری وجود مُنازع و فقدان سابقه رسیدگی (عدم شمول اعتبار امر مختومه) نیز علاوه بر شرایط پیشین، مقرر شده است (شمس، ۱۳۹۳، ۱، ۲۸۰؛ واحدی، ۱۳۸۲، ۱۰۱-۱۰۶).

۲-۵- ثبوت حق

بدون تردید اشخاص زیان‌دیده از اقدام دیگران در صورتی امکان استفاده از حقوق و اختیارات قانونی خود را دارند که در وهله اول نسبت به وجود آنها و به تعبیر فلسفی جنبه ی ثبوتی آن حقوق مُطّلع شده باشند. در این زمینه فقیهان امامیه چنین آورده اند که در صورتی که مدّعی علیه، ادّعی مدّعی را انکار کند و قاضی هم به حق مدّعی عالم نباشد و مدّعی نداند که باید بیّنه اقامه کند، بر قاضی واجب است آنرا بگوید و نیز در صورت فقدان بیّنه از ناحیه مدّعی، حاکم (قاضی) باید به مدّعی یادآوری کند که حق دارد مُنکر را قَسَم دهد (شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۸۸-۱۸۹؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ۴، ۱۰۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۷۴) و همچنین در صورتی که مدّعی بیّنه اقامه کند ولی حاکم حال آن شهود را نداند بر وی واجب است که به

مدعی بگوید حق دارد آنها را به وسیله ی شهود، تزکیه کند و اگر مدعی، بینه را تزکیه کرد، بر حاکم واجب است برای مدعی علیه بیان کند که حق جرح شهود را دارد (موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ۴، ۱۰۹؛ شهید ثانی، ۱۳۸۴، ۵، ۱۹۷).

۳- حقوق مدعی در مرحله بدوی دادرسی مدنی

همانگونه که قبلاً بدان پرداخته شد "مرحله ی دادرسی" ظرف زمانی خاص است که دعوا در آن مطرح شده، مورد رسیدگی قرار گرفته و با رأی نهایی قاطع همراه است. مرحله ی بدوی یا نخستین دادرسی را می توان به مقاطع «تا اولین جلسه ی دادرسی»، «تا پایان اولین جلسه ی دادرسی» و «ختم مذاکرات طرفین» تقسیم نمود. از همین جهت مرحله با مقطع متفاوت است چون منظور از مقطع در اینجا ظرف زمانی خاصی است که در ذیل هر مرحله ممکن است وجود داشته باشد یعنی همان بخش هایی که در هر مرحله گنجانده می شود. لذا می توان گفت مقطع مثلاً "تا اولین جلسه ی دادرسی" بخشی از مرحله نخستین دادرسی است. بدیهی است هر یک از این مقاطع از حیث حقوق و تکالیف اصحاب دعوا و نیز روند دادرسی دارای ویژگیهای خاص خود بوده و از نظر فقهی و حقوقی قابل بررسی است که در ادامه بحث به آنها پرداخته می شود.

۳- ۱- حقوق مدعی در مقطع "تا اولین جلسه ی دادرسی"

در ابتدا لازم است مفهوم «تا اولین جلسه ی دادرسی» بعنوان اولین مقطع از مرحله نخستین دادرسی، واکاوی شود. قانونگذار برای این مفهوم، معیاری را ارائه نداده است و در برخی از مواد نظیر بند (الف) ماده ۱۰۷ ق. آ و ماده ی ۲۱۷ همین قانون^۱، عبارت «تا اولین جلسه ی دادرسی» را استعمال کرده است. ظاهر جمله تا اولین جلسه دادرسی ظهور در این دارد که مهلت این مقطع به دلیل عدم دخول غایت در معنی تا قبل از شروع نخستین جلسه دادرسی است. (قاضی و شریعت فرانی، ۱۳۹۰، ۱۱۳ و ۱۱۴؛ زراعت و مسجد سرایی، ۱۳۸۰، ۹۱ و ۹۴) ولی کاتوزیان و برخی از حقوقدانان معتقدند غایت در اینجا تا پایان اولین جلسه

۱ - ماده ۱۰۷ - استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر صورت می گیرد:

الف - خواهان می تواند تا اولین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد کند. در این صورت دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر می نماید ب - خواهان می تواند مادامی که دادرسی تمام نشده دعوی خود را استرداد کند. در این صورت دادگاه قرار رد دعوا صادر می نماید. (آیین دادرسی مدنی، ۱۳۷۹)

۲ ماده ۲۱۷ - اظهار تردید یا انکار نسبت به دلایل و اسناد ارائه شده حتی الامکان باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید.... (آیین دادرسی مدنی، ۱۳۷۹)

دادرسی است. (ابهری، ۱۳۸۷، ۵۰۴) برخی قائل هستند اصطلاح «تا اولین جلسه دادرسی» به همان مقطعی که خواهان دادخواست خود را تقدیم می کند انصراف دارد، منتهی نخستین اقدام ذینفع در نخستین جلسه دادرسی را نیز شامل می شود. (سریر، ۱۳۸۸، ۶۳؛ زراعت، ۱۳۸۵، ۷۱۵، ابدالی، ۱۳۸۵، ۹۲ و ۹۳) در این بین شمس و زراعت می گویند اگر قرینه ای بر خلاف باشد، باید به آن عمل نمود مثل مورد مهلت انکار و تردید با استناد به اصل تناظر در فروزی که بنا به تجویز قانونگذار یا دادگاه، سندی پس از مهلت یعنی مقطع مذکور، ارائه می شود. (شمس، ۱۳۹۵، ۱۲۱) شمس رویه قضایی را دلیل بر این نظر می داند و می گوید حقوقدانان در این مورد غایت را داخل در مغیا دانسته، همچنین وجود تفاوت بین مقطع دوم که عبارت باشد از «تا پایان اولین جلسه دادرسی» با مقطع اول که همان «تا اولین جلسه دادرسی» باشد نیز می تواند بیانگر این باشد که بگوئیم مقطع اول از تقدیم دادخواست شروع می شود و اولین اقدام ذینفع را هم شامل می شود. برخی با استناد به ماده ۲۱۷ ق.آ. دادرسی به تحلیل نظریه فوق پرداخته و دو جمله فوق را مترادف می دانند و آن اینکه ماده فوق می گوید: «اظهار تردید یا انکار نسبت به دلایل و اسناد ارائه شده حتی الامکان باید تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید و چنانچه در جلسه دادرسی منکر شود و یا نسبت به صحت و سقم آن سکوت نماید حسب مورد آثار انکار و سکوت بر آن مترتب خواهد شد». در جمله نخست این ماده انکار نسبت به طرف مقابل مقید به مقطع زمانی «تا اولین جلسه دادرسی» دانسته شده است و سپس در جمله دوم و در مقام تبیین این مسئله که انکار و سکوت به مورد داراری آثار مربوط خواهد بود، از امکان انکار در جلسه نخست دادرسی سخن به میان آمده است. بنابراین اصطلاح «تا جلسه اول دادرسی» و «تا اولین جلسه دادرسی» دارای حقیقت قانونی بوده و شامل جلسه نخست دادرسی نیز هست، دکتربین و رویه قضایی نیز بر آن دلالت دارد و همچنین جمع بهینه دو مصلحت (لزوم فراهم آوردن فرصت مناسب برای دفاع و ضرورت جلوگیری از اطاله بی مورد دادرسی) متعارض نیز بر نظریه ترادف دلالت می کند. برخی معتقدند تمسک به رویه عملی محاکم قضایی ما را به مفهوم مطلق «تا اولین جلسه دادرسی» رهنمون می سازد. و آن اینکه محاکم به خواهان این حق را می دهند که دادخواست خود را تا پایان جلسه اول دادرسی مسترد نمایند: مثل پرونده طرح شده با کلاسه ۸۴ / ۴۰۳ در شعبه اول دادگاه عمومی... مطرح بوده در جلسه اول دادرسی پس از طرح ایرادات شکلی به دادخواست تقدیمی از سوی وکیل خوانده، وکیل خواهان تقاضای استرداد دادخواست تقدیمی را مطرح کرده و دادگاه، مبادرت به صدور قرار زیر نموده است: "در خصوص دادخواست تقدیمی از طرف... به طرفیت... به خواسته مطالبه یکصد و سی میلیون ریال

نظر به اینکه وکیل خواهان در جلسه دادگاه، دادخواست تقدیمی خود را مسترد نمود، لذا دادگاه مستنداً به بند الف ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی قرار ابطال دادخواست خواهان را صادر و اعلام می نماید" (ابهری، ۱۳۹۶، ۹۸). لذا بر اساس این رویه گفته شود این مقطع از زمانی است که دادخواست تقدیم شده و تا پایان اولین جلسه دادرسی را هم شامل می شود. وانگهی در این صورت نه تنها ابهام در تعیین مهلت از منطوق «تا اولین جلسه دادرسی» بر طرف شده بلکه از بروز تعارض در رویه دادگاه‌ها نسبت به رسیدگی و صدور رأی در مهلت مشخص شده و اطاله بی مورد جلوگیری می شود. (محسنی و همکاران، ۱۳۹۵، ۱۱۸).

تطبیق بحث با مسئله مفهوم غایت در علم اصول

در علم اصول بحث است که آیا جملات غائیة دلالت بر انتقای حکم از ما بعد غایت می کند، بنابراین که غایت داخل در مغیا باشد، یا اینکه دلالت بر انتقای حکم نمی کند بنابراین که غایت داخل در مغیا نباشد؟ مشهور قائلند که جملات غائیة مطلقاً دلالت بر ارتفاع حکم یعنی دلالت بر مفهوم دارند. (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ۱، ۱۸۶؛ صاحب فصول، الفصول الغرویة، ۵۳) (نقل از اصول فقه مظفر، ۱۳۷۵، ج ۳، ۱۸۰) گروهی دیگر معتقدند جملات غائیة مطلقاً بر مفهوم دلالت ندارند. (سید مرتضی، الذریعة الی اصول شریعة، ۱، ۴۰۷؛ شیخ طوسی، عده الاصول، ۲، ۴۷۸) و برخی دیگر قائل به تفصیل اند بین اینکه غایت قید حکم باشد که در این صورت دارای مفهوم است و یا اینکه قید موضوع باشد که در این صورت مفهوم نخواهد داشت. مرحوم مظفر قائل به همین قول است لذا می گوید اگر غایت قید برای حکم باشد مثل قول معصوم که می فرماید: «کل شیء حلال حتی تعرف انه حرام بعینه و کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر» (وسائل الشیعة، ۱۲، ۶۰، باب ۴، حدیث ۴ و ج ۲، ۱۰۵۴، باب ۳۷، حدیث ۴) به دو دلیل در زمان حصول غایت بر مفهوم دلالت دارد.

دلیل اول: لانسباق ذلک منها (انسباق و تبادر دلالت غایت بر انتقای حکم در زمانی که غایت قید حکم

باشد. (یعنی همان متبادر عرفی)

دلیل دوم: دلیل خلف، یعنی انتفاء به محض حصول غایت از بعد غایت، اقتضای فرض مقید بودن حکم

به غایت می باشد. زیرا اگر با حصول غایت، حکم ما بعد از غایت منتفی نباشد، معنایش آن است که این غایت، غایت نیست در حالیکه این خلاف فرض است چون معنا ندارد بعد از علم به حرمت و نجاست شیء بازهم حلیت و طهارت آن استمرار داشته باشد و این همان اجتماع نقیضین است.

مرحوم مظفر می گوید: اینکه در بعضی قضایای غائبه، غایت داخل در حکم مغیبه بوده به قرینه خارجیه می باشد، مثل «صم شهر رمضان الی آخره» می توان گفت روز آخر ماه رمضان نیز داخل در حکم مغیبه است و روزه گرفتن در آن روز نیز واجب است (مظفر، ۱، ۱۲۵). حال در ما نحن فیه به لحاظ وجود قرائن مثل مترتب شدن آثار انکار و سکوت در اولین جلسه دادرسی و نیز وجود دکترین و رویه قضایی ما را به سمت تقویت قول دخول حکم غایت در ما بعد غایت می کشاند. لذا برخی از حقوقدانان از باب وجود قرائن حالیه و مقامیه معتقدند مهلت در این مقطع باید به گونه ای باشد که از سویی امکان استیفای حقوق و انجام تکالیف فراهم باشد و از سوی دیگر حقوق فردی اصحاب دعوا رعایت گردد. (واحدی، ۱۳۷۶، ۶۸۶۷). در تایید این مسئله می توان مسئله رجوع شهادت را نیز بیان کرد. به اینکه اگر شاهدان در آن چیزی که شهادت در آن معتبر است، قبل از حکم حاکم از شهادت خود برگردند، صدور حکم ممتنع خواهد بود چون حکم تابع شهادت است. و از طرفی حاکم نمی داند آیا شاهدان در بار اول راست گفته اند یا در بار دوم. البته اگر حاکم حکم خود را صادر کرده باشد، نقض نخواهد شد. بلکه احکام خاص خود را خواهد شد.^۱ بنابراین ممکن است حتی تا پایان اولین جلسه دادرسی موضوع رجوع شهادت محقق شود.

در تعمیم و تسری مهلت از مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» به پایان این مقطع و یا حتی اولین جلسه دادرسی می توان از مسئله ردّ یمین در زمان نکول از طرف خواننده به خواهان (مدعی) استفاده کرد و یا زمانی که خواننده از قسم خوردن امتناع می کند ولی خواهان مدعی وجود بیّنه برای خود می باشد که در این صورت وجود إمهال ضرورت می یابد. لذا حاکم شرع مدعی را بین احلاف و صبر بر آوردن بیّنه از طرف خود مخیر می نماید.^۲ بدیهی است فرایند احلاف و یا صبر بر آوردن بیّنه از طرفی مدعی خود نیازمند مهلتی است که در مقطع «اولین جلسه دادرسی» قابل اعمال خواهد بود.^۳ و همچنین تمسک به حضور

۱- إذا رجعا إلى الشاهدان، أو الأكثر حيث يعتبر قبل الحكم امتنع الحكم، لأنه تابع للشهادة وقد ارتفعت ولأنه لا يدرى أصدقا في الأول، أو في الثاني فلا يبقى ظن الصدق فيها (شهيد ثاني، ۱۴۱۳، ۳، ۱۴۵).

۲- وقيل والقائل به الشيخان والصدوقان ... عن النبي (ص) أنه ردّ اليمين على صاحب الحق ... وإن قال المدعى مع انكار غريمه لي بيّنه عرفه الحاكم أن له احضاره و ليقول: احضرها إن شئت إن لم يعلم ذلك فإن ذكر غيبتها خيره بين احلاف الغريم والصبر، وكذا يتخير بين احلافه و اقامة البيّنه و ان كانت حاضرة ... و إن طلب احضارها أمهله إلى أن يحضر ... (الروضة البهيّة، ۳، ۸۹).

۳- وقيل والقائل به الشيخان والصدوقان ... عن النبي (ص) أنه ردّ اليمين على صاحب الحق ... وإن قال المدعى مع انكار غريمه لي بيّنه عرفه الحاكم أن له احضاره و ليقول: احضرها إن شئت إن لم يعلم ذلك فإن ذكر غيبتها خيره بين احلاف الغريم والصبر، وكذا يتخير بين احلافه و اقامة البيّنه و ان كانت حاضرة ... و إن طلب احضارها أمهله إلى أن يحضر ... (الروضة البهيّة، ۳، ۸۹).

جارج در زمانی که حاکم شرع از فسق شهود آگاهی ندارد که در این صورت مدعی باید شهود را تزکیه نماید و بر فرض تزکیه، حاکم از خواننده حضور جارج را می‌طلبد و حتی تا سه روز به او مهلت می‌دهد تا جارجان را حاضر کند و اگر حاضر نکند مدعی پس از مدت فوق از حاکم شرع می‌خواهد تا حکم را صادر کند.^۱ با عنایت به مطلب فوق نیز، به نظر می‌رسد مفهوم مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» صرفاً تقدیم دادخواست و یا حقوق دیگری که در ذیل می‌آید را شامل نمی‌شود بلکه با توجه به قرائن موجود، علاوه بر آن ممکن است اولین جلسه دادرسی را نیز در بر می‌گیرد.

۳-۲- استرداد دادخواست

از جمله اختیارات و حقوقی که مطابق بند الف ماده ۱۰۷ ق. ج. آ. د. م به خواهان اعطاء شده است حق استرداد دادخواست است. مبنای ایجاد این حق به اصول حاکمیت اصحاب دعوی مدنی برمی‌گردد. به این مفهوم که ابتکار عمل در دست اصحاب دعوا است. برخی از حقوقدانان معتقدند کمال شخصیت هر فرد منوط به اعمال اصل آزادی اراده است و انسان در سایه آزادی اراده می‌تواند کمال شخصیت خود را به ظهور برساند لذا قانون وظیفه دارد جلوی تعارض اراده‌ها را بگیرد. پس اساس حق و تکلیف مطلقاً اراده افراد است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۴۰، ۲۵) در همین راستا قاعده تسلیط که می‌گوید: الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم نیز دلالت بر وجود چنین حقی دارد. بنابراین خواهان از یک طرف می‌تواند برای احقاق حق خود دادخواست و یا طرح دعوا نماید و از طرفی می‌تواند اراده نماید که چیزی را طرح ننماید و یا پس از طرح از ادامه دادن آن به موقت و یا دائم منصرف شود و هیچکس حق دخالت در آن را ندارد: «بعبارة آخری لا ولاية لأحد علی أحد و لافوذ لحکمه فیه لأن افراد الناس خلقوا بحسب الطبع أحراراً مستقلین و هم بحسب الخلقه و الفطره مسلطون علی انفسهم، علی ما اکتسبوه من اموالهم باعمال الفکر و صرف القوی بالتصرف فی شئونهم و اموالهم، و التحمیل علیهم ظلم و تعد علیهم» (مرتضوی، ۱۴۱۲ق، ۲، ۲۴۹) استرداد دادخواست به صورت صریح و یا ضمنی تا اولین جلسه دادرسی ارائه شده و به معنای اعراض از آثار آن است. از امتیاز بند الف ماده ۱۰۷ ق. آ. د. م. این است که زمان استرداد دادخواست را تعیین کرده و آن «تا اولین جلسه دادرسی» است. در نتیجه خواهان (اصلی، تقابل، ورود ثالث، جلب ثالث) می‌تواند پس از تقدیم دادخواست تا اولین جلسه دادرسی (یا اولین جلسه پس از تقدیم دادخواست ورود ثالث و جلب ثالث) آن را پس بگیرد. (شمس، ۱۳۸۶، صص ۷۰ و ۷۱). هر چند بین استرداد خواست و استرداد دعوا توسط مدعی فرق

۱- و إن جهل حالها استرگی ای طلب من المدعی تزکیتها فان زکاهها بشاهد علی کل من الشاهدین يعرفان العدالة و مزیلتها أثبتها ثم سئل الخصم عن الجرح فإن اعترف بعدمه حکم کما مر و إن استظهر أمهله ثلاثة ایام فان احضر الجارج ... فان لم یات بالجارج مطلقاً (فی المدة و بعد المدة) أبعاد المدة حکم علیه بعد الالتماس المدعی الحکم. (الروضه البهیة، ۳، ۹۱).

است؛ چون در صورت اول دادگاه قرار ابطال دادخواست صادر کرده و در صورت دوم قرار ردّ دعوا صادر می‌نماید. (ابهری، ۱۳۹۶، ۹۵) ولی برخی از حقوقدانان معتقدند از حیث اعتبار امر مختومه تفاوتی با هم ندارند چون این حیث مخصوص احکام صادره از دادگاهها است و شامل این دسته از قرارها نمی‌شود. (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۱۴۵) در این صورت می‌توان گفت قابلیت پیدا کردن طرح مجدد دعوا و برقرار شدن مجدد مرور زمان و نیز قابل مطالبه بودن خسارت تأخیر تأدیه از زمان طرح دعوا از آثار مشترک این عدم الفرق است. (زراعت، ۱۳۸۵، ۴۱۵). اگر چه استرداد دادخواست مطابق مفهوم مخالف مادّه ی مزبور بعد از نخستین جلسه ی دادرسی ممکن نیست، لیکن مطابق بند «ب» همان مادّه به خواهان این حق داده شده است که تا قبل از ختم دادرسی، دعوی خود را استرداد نماید. طبعاً با استرداد دعوا، دادخواست تقدیمی نیز مسترد می‌شود. ضمناً توجه به این نکته ضروری است در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدید نظر باشد، مطابق بند الف و ب مادّه ی ۳۳۲ ق. آ. د. م هر یک از دو قرار یاد شده نیز قابل تجدید نظر خواهد بود.^۱ نکته ی حائز اهمیت دیگر آن است که قرار ابطال دادخواست قابل فرجام خواهی است ولی قرار ردّ دعوا قابل فرجام خواهی نمی‌باشد. این خصوصیت در متن قانون جدید ذیل بندهای الف و ب ماده ۳۶۷ همان قانون انعکاس یافته است.^۲ مضافاً اینکه اگرچه به تصور بسیاری از حقوقدانان، اقدام به استرداد دادخواست توسط خواهان باید اولین اقدام او در پاسخ به نخستین خطاب دادگاه باشد (شمس، ۱۳۸۲، ۲، ۱۶۹؛ زراعت، ۱۳۸۵، ۴۱۵). در عین حال همان گونه که قبلاً بیان شد به ادعان برخی دیگر از حقوقدانان، رویه ی عملی محاکم به گونه ای دیگر است به این معنا که عملاً تا پایان جلسه ی اول دادرسی به خواهان این حق را می‌دهند که دادخواست خود را مسترد نماید (ابهری، ۱۳۹۶، ۹۸). در استرداد دادخواست اگر بین خواهان رابطه تضامن وجود نداشته باشد و یا دعوا قابلیت تجزیه پذیری را نداشته باشد نمی‌توان به یکی از اینان اجازه استرداد دادخواست یا دعوا را دارد چون وقتی خواهان متعدد باشند با مشکل مواجه خواهیم بود. و همچنین اگر در طرف خواندگان بین آن‌ها مسئولیت تضامنی وجود داشته باشد، دعوا علیه یکی از آنان از مسئولیت دیگر خواندگان نمی‌کاهد و در مقابل خواهان مسئولیت تضامنی

^۱ ماده ۳۳۲ - قرارهای زیر قابل تجدیدنظر است، در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل درخواست تجدیدنظر باشد:

الف - قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شود.

ب - قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا.

^۲ ماده ۳۶۷ - آرای دادگاههای بدوی که به علت عدم درخواست تجدیدنظر قطعیته یافته قابل فرجام خواهی نیست مگر در موارد زیر:

الف - احکام:

۱ - احکامی که خواسته آن بیش از مبلغ بیست میلیون (۲۰۰۰۰۰۰۰) ریال باشد.

۲ - احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت.

ب - قرارهای زیر مشروط به این که اصل حکم راجع به آنها قابل رسیدگی فرجامی باشد.

۱ - قرار ابطال یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شده باشد.

۲ - قرار سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا.

خواهد داشت. لذا اگر پس از پایان مذاکرات، یکی از خواندگان با پس گرفتن دعوا از سوی خواهان مخالف باشد، دعوا استمرار می‌یابد. (طهماسبی، ۱۳۹۵، ۴۵) استرداد دادخواست اعتراض ثالث، با توجه به ماده ۴۲۰ ق.آ. مشمول مقررات مربوط به استرداد دادخواست نخستین است، در این صورت استرداد آن تنها تا اولین جلسه دادرسی امکان پذیر است. علت این امر نامحدود بودن مهلت اعتراض ثالث است. بنابراین معترض ثالث می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی دادخواست خود را مسترد کند که در این صورت قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود. (شمس، ۱۳۸۶، صص ۷۲ و ۷۳) در خصوص وجود تضامن بین خواهان می‌توان به موضوع قصاص از قاتل در صورتی که اولیاء دم متعدد باشند استناد کرد، به اینکه فقها معتقدند در صورتی که ولی دم واحد باشد به دلیل آیه شریفه «فقد جعلنا لولیة سلطانا» (اسراء/۳۳) اقدام به قصاص می‌نماید چون حق او بوده و اصل هم برائت ذمه از توقف استیفاء حق بر اذن غیر مستحق می‌باشد. لذا در متون فقهی آمده است: «أما و إن كانوا جماعة توقف الاستیفاء علی اذنهم أجمع سواء كانوا حاضرين أم لا، لتساویهم فی السلطان و لإشتراک الحق فلا یستوفیه بعضهم، لأن القصاص موضوع للتشفی و لا یحصل بفعل البعض» (الروض البهیه، ۱۰، ۹۵). یعنی اگر اولیاء دم متعدد باشند اذن همگی شرط است. چون قصاص برای تشفی اولیاء دم بوده که با حضور و انجام بعضی از آن‌ها کاملاً محقق نمی‌شود. بنابراین استرداد دادخواست تا اولین جلسه دادرسی بلامورد می‌باشد. یعنی دعوا همچنان استمرار دارد. اما برخی دیگر از فقها از جمله شیخ طوسی و سید مرتضی با ادعای اجماع قائلند آن دسته از اولیاء دم که حاضر هستند می‌توانند حق خود را استیفاء بنمایند و منتظر حضور غائبین و یا اذن آن‌ها نباشند و گروهی که به عنوان اولیاء حاضر، قصاص کردند ضامن حصه ی دیه آنان به مقتول می‌باشند: «إذا كان أولیاء المقتول جماعة لا یولی علی مثلهم جاز لواحد منهم أن یستوفی القصاص، و ان لم یحضر شرکاءه سواء كانوا فی البلد أو كانوا غائبین بشرط أن یضمن لمن لم یحضر نصیبه من الدیة. و قال جمیع الفقهاء: لیس له ذلك حتی یستأذنه إن كان حاضرا، أو یقدم إن كان غائبا. دلیلنا: إجماع الفرقه. و ایضا: قوله تعالی: وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِیِّهِ سُلْطٰنًا» چون عموم آیه «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» شامل این دسته از اولیاء شده ضمن اینکه شارع مقدس در زمان اختلاف اولیاء دم در قصاص یا اخذ دیه، تغلیب جانب قصاص را مطلوب می‌داند و به خاطر همین قضیه اگر عده ای از اولیاء دم اقدام به عفو قاتل نمایند بقیه افراد می‌توانند قصاص نمایند. بنابراین زمانی استرداد دادخواست مورد پیدا می‌کند که همگی از قاتل عفو نمایند. (الخلاف، ۱۴۰۷، ۱۴۷؛ حلی جمال الدین، ۵، ۲۲۳).

۳-۳- تعرض به اصالت سند

در مباحث فقهی موضوع اصالت سند ذکر شده است و در خصوص حجیت و عدم حجیت آن اقوال و مسائلی مطرح شده است. اما برای تهیه و تنظیم سند به ویژه در امور تجاری و اقتصادی می‌توان به آیه

۲۸۲ سوره بقره تمسک نمود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ...» [ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید. و باید نویسنده‌ای (صورت معامله را) بر اساس عدالت، میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن خودداری کند؛ همان گونه (و به شکرانه آن) که خدا او را آموزش داده است. و کسی که بدهکار است باید املا کند، و او (نویسنده) بنویسد. و از خدا که پروردگار اوست پروا ننماید،] (بقره/۲۸۲) آیه شریفه واژه دین را به کار برده چون دین دامنه وسیع تری دارد و هرگونه معامله که انجام بگیرد مانند صلح اجاره، خرید و فروش و مانند آن سپس یکی از طرفین بدهکار گردد آن را دین گویند. یعنی تمام معاملات را شامل می‌شود و جمله «وَلْيَكْتُبْ» ظاهرش آن است که نوشتن قرارداد "واجب" است. فراز دیگر آیه که می‌گوید «وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» منظور آن است که آن کسی که حق بر گردن اوست باید املاء کند و کاتب بنویسد. اصولاً همواره امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است از این رو قرارداد که به اعتراف و املائی او انجام گرفته مدرکی است که هرگونه انکاری را از طرف او نفی می‌کند. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۲، ۲، ۲۷۶) از باب اهمیت تهیه سند صاحب کنز العرفان می‌گوید: فَلْيَكْتُبْ متعلق به يَأْبَ است لذا امر بعد از نهی بوده و برای تأکید آورده شده است. (فاضل مقداد، ۱۳۸۸، ۴۱۳) در مقام قضا نیز اگر احقاق حق مدعی متوقف بر نوشتن صورت حکم یا اقرار مقیر باشد می‌تواند از قاضی بخواهد آن‌ها را بنویسد تا در نهایت به واسطه کتابت همه جزئیات، از هرگونه ابهام، ابهام و تدلیس جلوگیری شود.^۱ (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۱۳۶۳، ۲، ۳۷۴). در حقوق مدنی ایران نیز سند به هر نوشته‌ای اطلاق می‌شود که بتوان در اثبات دعوی به آن استناد کرد. سند و کتابت بی‌شک مبرز هستند چون سند لفظ نوشته شده است و ماندگاری آن فوق العاده بیشتر است. اسناد تجاری مانند چک و سفته و برات هر چند سند عالی هستند ولی به دلیل اهمیت آن‌ها از دیدگاه قانونگذار، در حکم رسمی هستند. از این رو مبلغ چک را علاوه بر دادگاه می‌توان از طریق اجرائیات ثبت دریافت کرد، چک در صورتی که در مدت ده روز از سررسید برگشت بخورد، برای تأمین خواسته و توقیف اموال طرف، نیازی به پرداخت خسارت احتمالی ندارد (عزیزالهی، ۱۳۹۳، ۱۷۸).

۱. لَوِ التَّمَسُّعِ الْمَدْعَىٰ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ صَوْرَةَ الْحُكْمِ أَوْ اِقْرَارَ الْمُقَرَّرِ فَالظَّاهِرُ عَدْمُ وَجُوبِهِ إِلَّا إِذَا تَوَقَّفَ عَلَيْهِ اسْتِنْفَازَ حَقِّهِ ... وَ يَكْتُبُ مَعَ الْمَشْخَصَاتِ النَّافِيَةِ لِلْإِبْهَامِ وَ التَّدْلِيْسِ

پیرامون اعتبار و اصالت سند در باب وصیت، فقها آورده اند: هرچیزی از الفاظ از هر لغتی که باشد بر وصیت کفایت می کند تا جایی که حتی سند نوشته شده ای بر آن دلالت کند واجب است به آن عمل شود؛ و الظاهر الاكتفاء بالكتابة حتی مع القدرة علی النطق خصوصاً فی الوصیة العهدیة اذا عُلِمَ أنه کان فی مقام الوصیة ... فیکفی وجود مکتوب من الوصی بخطه و امضائه أو خاتمه اذا علم من القرائن الأحوال کونه بعنوان الوصیة، فیجب تنفیذها. (امام خمینی، تحریر الوسیله، ۱۳۶۳، ۲، ۸۳) و نظیر همین تعبیر در عروۀ الوثقی آمده است: بل یکفی وجود مکتوب منه بخطه و مهره اذا علم کونه إنمّا کتبه بعنوان الوصیة. که آن را مستدل به قول امام معصوم نموده است که فرموده: «لا ینبغی لإمرئ مسلم أن ینبیت لیلۀ الّا و وصیته تحت رأسه» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹، ۲۵۹). و همچنین این مطلب را با روایت صدوق از ابراهیم بن محمد الهمدانی به اینکه از امام معصوم سؤال نموده است فردی با خط خودش وصیتی کرده ولی آن را برای وراثت نگفته، آیا وراثت باید به آن نوشته عمل کنند؟ امام در پاسخ فرمودند اگر فرزندان در نوشته های پدرشان چنین چیزی را یافتند به آن عمل کنند. (طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹ق، ۲، ۸۸۷؛ اصفهانی، ۱۳۹۳ق، ۲، ۲۷۵؛ طباطبائی، محسن، ۱۴۱۶ق، ۱۴، ۵۷۸؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ق، ۲، ۲۰۸؛ جزیری و همکاران، ۱۴۱۹ق، ۳، ۳۸۴؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۱۶ق، ۲، ۲۱۶).

در برخی از مسائل فقهی علیرغم وجود سند، به جهت تردیدی که حاکم است نمی توان صرف وجود سند را حجت دانست بلکه علاوه بر آن "احراز انتساب سند به منتسب الیه" شرط خواهد بود. لذا فقها مثلاً در باب وقف گفته اند در جایی که حتی سند و دست نوشته ای مبنی بر وقفیت وجود داشته باشد به دلیل عدم حصول اطمینان نمی توان به آن حجیت داد. مثلاً در مسئله وقف آمده است: لو ظهر فی ترکه المیت ورقه بخطه أن ملکه الفلانی وقف و أنه وقع القبض و الاقباض لم یحکم بوقفیته بمجرده مالم یحصل العلم أو الاطمئنان به لاحتمال أنه کتب لیجعله وقفاً فبدا له کما یتفق ذلک کثیراً (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴ق، ۱، ۱۱۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۲، ۱۰۶؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، ۱۳۶۳، ۲، ۷۶) البته صاحب تفصیل الشریعه مطلب دیگری را نیز در عدم حجیت چنین نوشته ای بیان می دارد و آن اینکه می توان به اعتبار شبیه بودن مکتوب به خط واقف احتمال کذب مفاد ورقه را داد. لذا صرف کتابت نمی تواند مثبت مسئله باشد. (لنکرانی، همان)

حال با توجه به اهمیت تنظیم سند در متون اسلامی می توان گفت همانگونه که مدعی برای احقاق حقوق خود دلایلی را ارائه می نماید، خواننده نیز ممکن است متقابلاً مستنداتی را ارائه نماید که علیه

خواهان باشد. لذا ایراد به عنوان یکی از وسائل و ابزار دفاع از دعوا توسط خوانده به کار گرفته می شود (ابهری، ۱۳۹۶، ۱۰۵) به همین خاطر مدعی نیز متقابلاً به لحاظ دارا بودن حقوق و امتیازات، باید در مقابل اسناد ابرازی مدعی علیه (خوانده) در نخسین نوبتی که در همین جلسه به او داده می شود اقدام به تعرض به اصالت اسناد نماید. در مواردی ممکن است سند غیر رسمی که در مقابل هر یک از اصحاب دعوا مورد استناد واقع می شود، مُنتسب به شخص دیگری غیر از طرفین دعوا باشد. در این گونه موارد شخصی که سند علیه او مورد استناد قرار گرفته و خواهان پذیرش استناد سند به مُنتسب الیه نیست می تواند با اظهار تردید نسبت به امضاء، مهر یا اثر انگشت و یا خط مُندرج در سند ابرازی به اصالت آن تعرض نماید (شمس، ۱۳۸۶، ۱۱۰). و این دفاع به واسطه «انکار^۱»، «تردید^۲» و «ادعای جعل^۳» در مدارک و اسناد خوانده صورت می پذیرد. البته باید توجه داشت اسناد ارائه شده توسط خوانده ممکن است رسمی یا عادی باشد و این تقسیم بندی از مهمترین اقسام سند به شمار می رود و برخی تفاوت سند رسمی و عادی را در سه چیز عنوان کرده اند: اولین تفاوت از نظر شکل و مضمون است به این مفهوم که در سند رسمی شرط است که توسط مامور رسمی و در حدود صلاحیت و با رعایت مقررات تنظیم شود اما در سند عادی، تنها کافی است که شخص مدیون آن را امضا کرده باشد. آن هم در صورتی که سند دلیل معد باشد اما اگر دلیل معد نباشد امضا هم شرط نیست.

دومین تفاوت در حجیت است: سند رسمی و عادی هر دو حجت و دلیل می باشند با این فرق که در سند عادی کافی است که شخص منتسب الیه صدور خط یا امضای ذیل را از خود مورد تردید یا انکار قرار دهد، و یا صحت مندرجات در سند را مورد اشکال قرار دهد. اما در سند رسمی تنها با دعوی جعل و اثبات آن می توان خللی در حجیت و اعتبار آن سند وارد کرد و با تردید و انکار، و یا تشکیک در مندرجات سند نمی توان سند رسمی را از اعتبار ساقط نمود بلکه باید اثبات کرد که مثلاً مامور رسمی آن را از پیش خود نوشته است. سومین تفاوت در قدرت اجرائی است: پس سند رسمی را می توان به اجرا گذاشت و احتیاجی به حکم حاکم ندارد. ولی اجرای سند عادی متوقف بر حکم حاکم است. (دشتی، ۱۳۷۳، ۹۹). و مطابق ماده ۲۱۶ آ. د.

^۱ - انکار به این مفهوم است که شخص؛ خط، امضا، مهر یا اثر انگشت منتسب به خود را انکار کرده و اظهار نماید آنچه به او منتسب شده مرتبط به وی نیست.

^۲ - تردید به این معنا است که اگر کسی که سند در مقابل او ارائه می شود خود وی امضا کننده اش نبوده بلکه جانشین یا قائم مقام وی باشد مثل ورثه، لذا می تواند نسبت به اصالت سند و انتساب امضا به امضا کننده تردید نماید.

^۳ - جعل یعنی این که در ساختار سند یا امضا یا ساخت آن ادعای قلم بردگی و تغییر شود به نحوی که گفته شود این سند غیر واقعی است.

م، انکار و تردید تنها نسبت به اسناد غیر رسمی (عادی) مسموع است. بنابراین دامنه‌ی شمول آن اسناد عادی تجاری و غیر تجاری را در بر می‌گیرد. علاوه بر این اسنادی هم که در حکم سند رسمی باشند یعنی اعتبار آنها در محکمه مُحَرَز شده باشد (ماده ۱۲۹۲ ق.م) از شمول انکار و تردید خارج خواهند بود.

اما جایگاه تعرض به اصالت سند ابرازی و نظائر آن در متون فقهی؛ مثل جایی که سند مکتوب به خاطر تشبیه از اعتبار ساقط می‌شود از جمله در باب قضاوت آمده است: قوله إِنْ حَاكَمَ الْحَاكِمُ إِلَىٰ آخِرٍ؛ إِمَّا بِالْكِتَابِ أَوْ الْقَوْلِ أَوْ الشَّهَادَةِ، أَمَا الْكِتَابَةُ فَلَا عِبْرَةَ بِهَا لِامْكَانِ التَّشْبِيهِ ... فَقَدْ اِخْتَلَفَ فِيهِ. فَحُكِيَ عَنِ الْقَوَاعِدِ، الْاِجْمَاعِ عَلَىٰ عَدَمِ قَبُولِهِ وَ هَكَذَا عَنِ الْخِلَافِ وَ السَّرَائِرِ وَ التَّحْرِيرِ فِي حَدِّ أَوْ غَيْرِهِ، كَانِ الْكِتَابُ مَخْتِومًا أَوْ بِلَاخْتِمِهِ. هَرِ چِنْدِ كِهْ بَعْضِي از فِقْهَا صَرَفًا دَرِ خُصُوصِ حُقُوقِ اللَّهِ قَائِلٌ بِعَدَمِ اِعْتِبَارِ كِتَابَتِ شُدِهْ اِنْدِ(عاملی، سید جواد، بی تا، ۱۰، ۱۷۲؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ ق، ۴، ۳۶۳؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ ق، ۱۰، ۱۵۶؛ اسماعیل پور، بی تا، ۲، ۱۰۴) پس اگر در خصوص مسئله‌ی ای سندی مکتوب وجود داشته باشد، مجرد سند نمی‌تواند دلیل اثبات باشد مگر اینکه واقعاً با دلیل متقن به منتسب‌الیه نسبت داده شود و وی عالم‌اً آن را بپذیرد که در صورت پذیرش، آثار آن نیز مترتب خواهد شد. بنابراین در جایی که اصحاب دعوی نزد حاکم شرع حضور پیدا می‌کنند و مثلاً مدعی در مقابل مدعی علیه به حاکم شرع بگوید: قبلاً در خصوص این موضوع به نفع من حکم نموده‌ای و شما آن را نوشته‌اید و حاکم شرع نیز به آن مراجعه کرده و حکم را که قبلاً صادر کرده با امضاء خودش مشاهده نماید، فقها گفته‌اند اگر حاکم شرع "مطمئن" شد که خط و مهر خودش است همان حکم را برای مدعی صادر می‌کند و "اگر به یادش نیاید"، به آن حکم، حکم نخواهد کرد.^۱ چون علاوه بر وجود تشبیه آیه شریفه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ...» (اسراء/۳۶) زمینه را برای تعرض بر سند فراهم می‌نماید. حتی در خصوص وصیت بواسطه خط که قبلاً بیان شد چون زمینه برای تعرض به اصالت سند وجود دارد برخی از فقها علاوه بر اینکه قائل به مستحب بودن نوشتن وصیت هستند بلکه می‌گویند در این وصیت شاهد نیز بگیرند و دلیل آن را احتیاط و محفوظ تر ماندن وصیت از تغییر می‌دانند. (علامه حلی، ۱۳۸۸، ۴۵۳).

شایان ذکر است که با توجه به تصریح ماده‌ی ۲۱۷ ق.آ.د. م، چنانچه مدعی بخواهد نسبت به اسناد غیر رسمی که خواننده دعوا در پاسخ به ادعای او تا اولین جلسه‌ی دادرسی ارائه می‌نماید اعلام انکار یا

۱. إذا ارتفع إليه خصمان، فذكر المدعى أن حجتَهُ في ديوان الحكم، فأخرجها الحاكم من ديوان الحكم مختومة بختمه، مكتوبة بخطه، فان ذكر أنه حكم بذلك حكم له، و إن لم يذكر ذلك لم يحكم له به و به قال ابوحنيفة و محمد و الشافعي. (طوسي، الخلاف، ۱۴۰۷ ق، ۶، ۲۲۲)

تردید نماید، باید در نخستین نوبتی که در همین جلسه جهت پاسخ به دفاع خوانده به خواهان داده می شود اظهار نماید. از این رو عدم حضور هر یک از أصحاب دعوا در نخستین جلسه ی دادرسی، سبب از دست دادن فرصت^۱ لازم برای اظهار انکار یا تردید نسبت به اسناد عاڈی ابرازی طرف مُقابل که تا آن جلسه ارائه شده است خواهد شد مگر اینکه طرف مقابل دعوا با تقدیم لایحه ای که تا همین جلسه ارسال نموده است نسبت به آن اقدام نموده باشد. تعبیر «حتی الامکان» که در ماده ی ۲۱۷ ق.آ.د.م.ج مندرج گردیده است را باید ناظر به مواردی دانست که سند تا نخستین جلسه ی دادرسی ابراز نشده باشد. از این رو قانونگذار در مواردی حتّی به طور صریح^۲ اجازه ی ارائه ی سند در سایر جلسات را نیز داده است. ضمناً در موارد منتهی به حکم غیابی خواهان همانند خوانده چنانچه بخواهد نسبت به اسناد مورد استناد طرف مقابل، اعلام انکار و یا تردید کند طبق ماده ی مزبور تا اولین جلسه ی دادرسی نسبت به واخواهی باید اقدام نماید. علاوه بر اظهار تردید یا انکار نسبت به سند ابرازی طرف دعوا، می توان به ادّعی جعل نیز متوسّل گردید. این نوع از ادّعا می تواند نسبت به هر نوع از سند اعم از سند عاڈی و رسمی به عمل آید. مطابق ماده ۲۱۹ ق.آ.د.م.ج در مواردی که دلیل ادّعی جعلیّت بعد از موعد مقرر و قبل از صدور رأی یافت شود، همانند ادّعی انکار و تردید لازم است اظهار اراده خواهان تا اولین جلسه ی دادرسی یعنی تا اولین اظهاری که خواهان نسبت به اسناد ابرازی خوانده می نماید صورت بپذیرد. بنابراین آنچه قانونگذار بصورت علی القاعده مورد نظر قرار داده است اعلام ادّعی جعل تا اولین جلسه ی دادرسی می باشد. نکته حائز اهمیّت دیگر آن است که ادّعی جعل چون از سنخ ادّعا می باشد نیازمند اثبات جعل با دلیل است در حالیکه انکار و تردید نسبت به اصالت سند از نوع "اظهار" است و نیازی به اثبات آن از سوی اظهار کننده نیست بلکه به صرف اظهار انکار یا تردید، تکلیف اثبات اصالت سند بر دوش ابراز کننده آن خواهد بود (شمس، ۱۳۸۶، ۱۱۹).

– نتیجه

مراحل دادرسی در امور مدنی شامل بدوی، تجدیدنظر و فرجام است. و هر کدام متشکل از مقاطعی بوده که اصحاب دعوا در هر مقطع نیز دارای حقوق و اختیاراتی می باشند. اولین مرحله از مراحل دادرسی، مقاطع چهارگانه «تا اولین جلسه دادرسی، تا پایان اولین جلسه دادرسی، تا ختم مذاکرات و ختم دادرسی» را در بر دارد. در اولین مقطع از مقاطع مذکور، خواهان و خوانده از حقوقی برخوردارند. در این تحقیق اهم

۱ فرصت از دست رفته جهت انکار یا تردید، جبران ناشدنی است.

۲ نظیر آنچه در انتهای مواد ۹۶ و ۹۷ ق.آ.د.م.ج ذکر شده است.

حقوق مدعی صرفاً در مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجایی که این دسته از حقوق کمتر از نظر مبانی فقهی مورد بررسی قرار گرفته اند لذا در این پژوهش بعد از مفهوم شناسی در خصوص حق استرداد دادخواست و ایراد به سند ابرازی، از منظر فقهی مورد توجه قرار گرفته است. حق همان سلطنتی قلمداد شد که شارع به صاحب حق داده تا بتواند در یک زمان خاص اقامه دعوا نماید، که قانونگذار این فرصت را در ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. برای خواهان قرار داده است. بدین منظور وی می تواند دادخواست خود را تنظیم کند و تحویل دهد. و از طرفی بر اساس اصل آزادی اراده و قاعده تسلیط در فرصت تعیین شده می تواند از دادخواست خود صرف نظر نماید. با توجه به قرائن از قبیل مترتب شدن آثار انکار و سکوت، رعایت حال اصحاب دعوا، نظر برخی از اصولین و فقها و رویه عملی محاکم قضایی، می توان قائل به دخول غایت در مغیبا شد و مقطع «تا اولین جلسه دادرسی» را نسبت به برخی از امور به مقطع اولین جلسه دادرسی و حتی تا پایان آن تسری داد. در خصوص جایگاه تعرض به اصالت سند، فقها آن را از باب تشبیه مورد توجه قرار داده اند، لذا غالب آنان وجود تشبیه را در حق الناس موثر در نفی اعتبار سند ابرازی تلقی نمودند. لذا در اعتبار سند علاوه بر کتابت، احراز انتساب سند به منتسب الیه را شرط حجیت آن دانسته اند. به نظر می رسد در خصوص رفع ابهام و ایهام در مواد قانونی مورد بحث که معرکه آراء نظریات به ویژه حقوقدانان شده است نیازمند بازنگری جدی بوده تا هم از اعمال سلیقه ای برخی محاکم و هم از اطاله دادرسی در برخی از صور آن و تضییع حقوق اصحاب دعوا جلوگیری به عمل آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

کتاب ها

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن منظور، ابوالفضل محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، دارالفکر، بیروت، چاپ سوم.
- ۳- ابهری، حمید، (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم (جریان دادرسی؛ از آغاز تا پایان)، ۳جلدی، انتشارات مجد، تهران، چاپ اول.
- ۴- اسماعیل پور قمشه ای، محمدعلی، (بی تا)، البراهین الواضحات - دراسات فی القضاء، قم، چاپ اول.
- ۵- اصفهانی، سید ابوالحسن، (۱۳۹۳ق)، وسیله النجاة، انتشارات مهر، قم، چاپ اول.

- ۶- اصفهانی، محمدبن حسن (فاضل هندی)، (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
- ۷- الیاس، أنطون، (۱۳۵۴)، فرهنگ نوین عربی- فارسی، نشر اسلامیّه، تهران، چاپ بیستم.
- ۸- امامی، سید حسن، (۱۳۷۴)، حقوق مدنی، انتشارات اسلامیّه، تهران، چاپ شانزدهم.
- ۹- آیین دادرسی مدنی.
- ۱۰- بجنوردی، میرزا حسن، (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیّه، نشرالهادی، قم، چاپ اول.
- ۱۱- جزیری، عبدالرحمن، غروی، سید محمد، مازح یاسر، (۱۴۱۹ق)، الفقه علی مذاهب الأربعة و مذهب اهل بیت، دارالثقلین، بیروت، چاپ اول.
- ۱۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۹۵)، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ بیست و نهم.
- ۱۳- _____، (۱۳۴۰)، تاثیر اراده در حقوق مدنی، بی جا.
- ۱۴- _____، (۱۳۸۶)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ سوّم.
- ۱۵- _____، (۱۳۶۹)، مقدّمه عمومی علم حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ دوّم.
- ۱۶- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵)، فلسفه حقوق بشر، نشر اسراء، قم، چاپ اول.
- ۱۷- حرّعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، موسسه آل البيت، قم.
- ۱۸- حلّی، جمال الدین، احمد بن محمد اسدی، (۱۴۰۷ق)، الممهدب البارع فی شرح المختصر النافع، مصحح: مجتبی عراقی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول
- ۱۹- حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلّی)، (۱۳۸۸ق)، تذکره الفقها، انتشارات موسسه آل البيت، قم، چاپ اول.
- ۲۰- _____، (۱۴۱۰ق)، ارشاد الأذهان إلی احکام الايمان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۲۱- حلّی، محمدبن حسن بن یوسف (فخر المحققین)، (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۲۲- حلّی، مقداد بن عبدالله، (فاضل مقداد)، (۱۳۸۸)، کنزالعرفان فی فقه القرآن، نوید اسلام، قم، چاپ اول.
- ۲۳- خویی، ابوالقاسم؛ مصباح الفقاهاه، موسسه انصاریان، قم، بی تا.
- ۲۴- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوّم.

- ۲۵- راغب اصفهانی، حسن بن محمد، (۱۳۸۶)، مفردات راغب، (مترجم: رحیمی نیا، مصطفی)، نشر سبحان، تهران، چاپ اول.
- ۲۶- زراعت، عباس، (۱۳۸۵)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم کنونی، نشر خطّ سوّم، تهران، چاپ سوّم.
- ۲۷- سیزواری، سید عبد الاعلی، (۱۴۱۳ق)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، موسسه المنار، قم، چاپ چهارم.
- ۲۸- شمس، عبدالله، (۱۳۹۵)، اذله اثبات دعوا، نشر دراک، تهران، چاپ بیست و پنجم.
- ۲۹- _____، (۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی، نشر دراک، تهران، چاپ سی و سوّم.
- ۳۰- _____، (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، نشر میزان، تهران، چاپ چهارم.
- ۳۱- _____، (۱۳۹۵)، آیین دادرسی مدنی، نشر میزان، تهران، چاپ یازدهم.
- ۳۲- شهیدثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، (۱۳۸۴ق)، شرح لمعه دمشقیّه، دارالعلم، قم، چاپ دوّم.
- ۳۳- _____، (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام الی تنقیح شراعی الاسلام، معارف اسلامیّه، قم، چاپ اول.
- ۳۴- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
- ۳۵- _____، (۱۴۲۳ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، انتشارات مکتبه المرتضویّه، تهران، چاپ اول.
- ۳۶- صافی گلپایگانی، لطف اله، (۱۴۱۶ق)، هدایه العباد، انتشارات دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
- ۳۷- طباطبائی، سید محسن، (۱۴۱۶ق)، مستمسک العروه الوثقی، انتشارات دارالتفسیر، قم، چاپ اول.
- ۳۸- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، العروه الوثقی فیما تعم به البلوی، بیروت، چاپ دوم.
- ۳۹- _____، (۱۴۱۴ق)، تکمله العروه، نشر داوری، قم، چاپ اول.
- ۴۰- _____، (۱۳۷۸ق)، حاشیة المکاسب، نشر اسماعیلیان، قم.
- ۴۱- عاملی، سیدجواد، (بی تا)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
- ۴۲- عزیز الهی، محمد رضا، (۱۳۹۳)، فقه تطبیقی و استدلالی، انتشارات مجد، تهران، چاپ اول.
- ۴۳- غروی اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۸ق) نهاییه الدرايه، موسسه آل البيت، قم.
- ۴۴- قرشی، علی اکبر، (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ ششم.
- ۴۵- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶)، اعتبار امر قضاوت شده، نشر دادگستر، تهران، چاپ پنجم.
- ۴۶- مرتضوی، سیدمحمدحسن، (۱۴۱۲ق)، الدر النضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقليد، مؤسسه انصاریان، قم، چاپ اول.

- ۴۷- محقق اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ اول.
- ۴۸- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۴۹- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۴۰۶ق)، قواعد فقهیه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
- ۵۰- مظفر، محمدرضا، (۱۳۷۵)، اصول الفقه، چاپ اسماعیلیان، قم.
- ۵۱- معین، محمد، (۱۳۹۱)، فرهنگ معین، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ بیست و هفتم.
- ۵۲- موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۶۳)، تحریر الوسیله، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ بیست و یکم.
- ۵۳- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰ق)، منهاج الصالحین، مدینه العلم، قم، چاپ بیست و هشتم.
- ۵۴- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، (۱۴۱۳ق)، جامع الشتات فی أجوبه السؤالات، نشر مؤسسه کیهان، تهران، چاپ اول.
- ۵۵- نجفی، محمد حسین، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
- ۵۶- نجفی گیلانی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
- ۵۷- واحدی، قدرت الله، (۱۳۷۶)، بایسته های آیین دادرسی مدنی، نشر میزان، تهران، چاپ سوم.
- ۵۸- هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۴۲۶ق) فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، مؤسسه دارالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع)، قم، چاپ اول.

مقالات

- ۵۹- ابهری، حمید، مقاله حقوق خواهان در جلسه اول دادرسی، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار ۱۳۸۷.
- ۶۰- طهماسبی، علی، قواعد استرداد دادخواست و دعوی بدوی در فرض تعدد اصحاب دعوی، دوفصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، شماره ۷۳ و ۷۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
- ۶۱- واحدی، جواد، جلسه اول دادرسی و خصوصیات آن، مجله ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۸، صص ۱-۲۷. (۱۳۸۲)

۶۲- محسنی و همکاران، مفهوم اصطلاح تا اولین جلسه دادرسی، مجله مطالعات حقوقی، دوره هشتم،

شماره سوم، پائیز ۱۳۹۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی